

## بررسی تطبیقی اسطوره ایرج و قصه یوسف (ع)

دکتر علی محمد پشت‌دار\* / یحیی نورالدینی اقدم\*\*

### چکیده

در خوانش‌های دوباره و نوین از روایت‌های تاریخی و اساطیری، گاه با شباهت‌های بنیادین و انکارناپذیری روبرو می‌شویم که می‌تواند همسانی برخی از کهن‌الگوها را در شکل‌دهی به ساختار اندیشه‌های انسانی، گوشزد کند؛ از جمله این داستان‌ها، روایت ایرانی زندگی ایرج و روایت عبری یوسف (ع)<sup>۱</sup> است؛ اگرچه در روایات کهن، داستان ایرج نیز به عنوان متنی مذهبی و مقدس قابل اعتنا بوده است؛ امروزه، از آن بیشتر به عنوان متنی اسطوره‌ای - حماسی یاد می‌شود؛ در مقابل، داستان یوسف از همان نخستین روایت در تورات، وجهه مذهبی داشته و این ویژگی را در روایات مسیحی و اسلامی نیز حفظ کرده است.

مقاله حاضر، تحلیلی تطبیقی درباره ساختار و محتوای داستان ایرج و قصه یوسف است و سعی دارد ضمن واکاوی بن‌مایه‌های کهن این دو روایت، به جنبه‌های مختلف و شباهت‌های قابل اعتنای آنها بپردازد و در این مسیر روایت عبرانی داستان یوسف را با روایت قرآنی و اسلامی مقایسه کرده و مطالعه‌ای تطبیقی را در آن باره، سامان داده است.

### واژه‌های کلیدی

اسطوره ایرج، قصه یوسف (ع)، بررسی تطبیقی، ایرج، حماسه، داستان.

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۶

تاریخ پذیرش: ۹۰/۶/۱۵

\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور، مرکز تهران Email: am.poshtdar@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام‌نور، مرکز تهران Email: y\_noor88@yahoo.com

## مقدمه

بررسی و تحلیل ساختارشناسانه و محتوایی متون داستانی کهن، نیازمند چند پیش شرط مهم است که در صورت عدم اعتنا به آنها، چه بسا بررسی و تحلیل‌ها به خطا رفته و به برداشت‌های ناصواب منجر گردد؛ نخستین موضوعی که در زمینه این گونه متون، شایان توجه است نوع نگرش و تلقی پژوهشگر درباره عنصر داستان در متن‌های کهن و یا روایات شفاهی‌ست؛ در صورتی که نحوه برخورد با این متن‌ها، در مجموعه-ای از قواعد مدرن و امروزی تصویر شود، اگرچه به ظاهر می‌توان شباهت‌ها یا تفاوت‌هایی را از درون آن بیرون کشید؛ در واقع این برداشت امروزی ما نسبت به متن کهن است و نه برداشتی مبتنی بر کارکردهای اصلی و اولیه متن؛ این موضوع را امروزه تحت عناوین گوناگونی همچون «خوانش دوباره متن»، «برداشت مخاطب از متن»، «حذف مؤلف و نگاه نو به متن» و ... مطرح می‌کنند و تصور می‌شود می‌توان با برهم نهادن چند مؤلفه مشخص در متن‌های تاریخی، نگاهی امروزی بدان آثار داد. (۱)

این‌گونه تلاش‌ها اگرچه از کوشش و تلاش محقق برای درک و دریافت متن حکایت می‌کنند؛ در عمل، توضیحی برای چرایی ایجاد این متن‌ها ندارند و تنها به توصیف ساختار داستان‌ها - آن هم به شکلی نارسا - می‌پردازند. (۲)

بنابراین، آنچه در تحلیل و بررسی متون کهن - به خصوص متون داستانی - باید مورد توجه قرار گیرد، توجه به بن‌مایه‌های اصلی و ساختارهای شکل‌دهنده مناسبات درون متنی است که در تعاملی چندسویه، به شکل‌گیری ساختار روایی و داستانی کمک می‌کنند؛ در پژوهش حاضر، با بررسی چنین پیش‌فرض‌هایی، به تحلیل داستان اساطیری ایرج و قصه دینی یوسف می‌پردازیم و ضمن برشمردن وجوه افتراق یا تشابه، محتوای این دو داستان را مد نظر قرار می‌دهیم.

## ۱. قصه‌های حماسی

پیش از پرداختن به توصیف ساختاری، بررسی ماهیت و چگونگی شکل‌گیری

داستان‌های حماسی از اولویت برخوردار است؛ حماسه که بیش از هر چیز در شکل روایی و غالباً به زبان شعر یا آهنگین روایت می‌شود از کارکردها و نظام ویژه‌ای برخوردار است که بر روی هم، ساز و کار اثر حماسی را پدید می‌آورد؛ یکی از نخستین کسانی که درباره مباحث نظری آثار حماسی سخن گفته است، فیلسوف مشهور آلمانی «هگل» است؛ وی در تعریفاتی که از مفهوم و ماهیت حماسه بیان داشته، ویژگی‌های خاص را نیز در شکل‌گیری روایات حماسی، دخیل می‌داند؛ بر مبنای نظرات او، در حماسه به معنای اخص آن، برای نخستین بار، آگاهی دوره کودکی یک قوم، به صورت منظومه، بیان می‌شود؛ بنابراین حماسه واقعی در دوره‌ای خلق می‌شود که قومی از حالت ناآگاهی بیرون آمده و به وجود خود و خصائص خویش آگاه شده باشد؛ دوره‌ای که روح آن قوم چنان قوت یافته باشد که بتواند جهان خاص خود را بیافریند تا در آن زندگی کند؛ در عصر حماسی فرد خود را از چیزهایی که بعداً به عنوان «نظامات تثبیت شده و جزمی»<sup>۱</sup> دینی و قانون مدنی یا اخلاق شناخته می‌شوند، جدا احساس نمی‌کند بلکه اینها از درون او سرچشمه می‌گیرند و میان احساس فرد و اراده او جدایی نیست (هگل، ۱۳۷۸: ۳۳). دقیقاً همین خصوصیت خود را در حماسه ملی ایران نشان می‌دهد و می‌توان چنین کارکردی را در بسیاری از داستان‌های آن پی‌گیری کرد؛ یکی از مهمترین داستان‌های شاهنامه در این نحوه تعامل فرد و کنش‌های اجتماعی و طبیعی در اسطوره «ایرج» رخ می‌دهد؛ این داستان یکی از مهمترین ویژگی‌های حماسه، یعنی موضوع «مشروعیت» را تصویر می‌کند.

در رزم حماسی، عامل تمایزدهنده، این است که یک طرف درگیر در کنش حماسی، بتواند در دادگاه تاریخ از مشروع بودن جنگ خود، دفاع کند و نیز اثبات نکند آن طرفی است که حامل اصل برتر است اما نه به شیوه‌ای ذهنی یا با تزویر و ریاکاری و به منظور سرپوش نهادن بر مقاصد توسعه‌طلبانه خود؛ بلکه برعکس این مشروعیت

می‌باید بر ضرورتی برتر یعنی بر چیزی فی نفسه مطلق متکی باشد؛ حتی اگر واقعه‌ای صرفاً اتفاقی همچون اهانت یا تجاوز منفرد یا کین‌خواهی موجب آن جنگ شده باشد (پیشین: ۴۱).

در سراسر داستان ایرج، از زمانی که فریدون تصمیم به تقسیم جهان می‌گیرد تا زمانی که برادران بزرگتر، برکشیدن ایرج را بر نمی‌تابند، این کشمکش دیده می‌شود و حتی آنجا که منوچهر به قتل برادران نیای بزرگ خویش همت می‌گمارد همین خصوصیت دیده می‌شود و چنین کین‌خواهی خشونت‌باری، از آنجا که علیه موضوعی اهریمنی صورت گرفته است، مشروع جلوه می‌کند.

## ۲. ساختار قصه‌گویی مذهبی

قصه‌گویی مذهبی را نمی‌توان در ساختارهای مدرن داستانی بررسی کرد - هر چند که بسیاری از پژوهش‌های دانشگاهی، این موضوع را تکلیفی برای خود دانسته‌اند - این گونه از قصه‌گویی، شیوه‌ای روایی است که مقامات و رهبران رسمی یا نیمه رسمی یک گروه مذهبی به جای قوانین، داستان‌ها را برای تشریح و ترویج مذهبشان به کار می‌برند؛ این نوع قصه‌گویی دست کم چند عنصر را که جالب و سرگرم کننده است به یاری می‌گیرد تا توجه مخاطب را جلب کند (پلووسکی، ۱۳۶۴: ۱۰۹). مهمترین داستان‌های مذهبی که در ادیان سه‌گانه یهودی، مسیحی و اسلام مطرح می‌شوند ریشه در تاریخ یا داستان‌های تاریخی یهودی دارند؛ از آن جمله است داستان مشهور و مورد اعتنای یوسف (ع)؛ این داستان علاوه بر عهد عتیق، در بسیاری از روایات مسیحی نیز آمده است و در قرآن کریم نیز به عنوان سوره‌ای مستقل و با عنوان «أحسن القصص» یاد شده است؛ داستان یوسف در اصل، جزئی از تاریخ خاندان ابراهیم (ع) است که به تشریح زندگانی و سوانح عمر یوسف فرزند یعقوب می‌پردازد و در تورات (سفر «پیدایش» (۳)، تاریخ پادشاهان ادم، بخش‌های ۳۷-۵۰ تا ابتدای سفر «خروج» (۳) به تفصیل به آن پرداخته شده است و با تفاوت‌هایی و به طور ایجاز، در قرآن مطرح

گردیده و در آنجا به طور مفصل در تفاسیر و روایات اسلامی به آن اشاره شده است. ساختار داستانی حکایات تاریخی تورات، حاکی از رویکرد اصلی زعمای یهود در بیان روایات مذهبی بوده است؛ در حیات «حسیدیان» (۴) نخستین، قصه‌گویی مقامی مهم و استوار یافت و بخشی از آیین روز «سبت» شد؛ «رَبِّي» (۵)ها اغلب تعلیماتشان را یا در قالب استعاره بسیط و مثل به رشته تحریر درمی‌آوردند و یا داستانی تشریحی در آن باره می‌گفتند؛ به اعتقاد ایشان، نقل این گونه داستان‌ها، می‌توانست بیان پر رمز و رازی در زمینه‌های گوناگون دین باشد؛ گفتن داستان‌هایی از «صدیقین» (۶) یکی از وسایل بزرگداشت ایشان و لمس زهد یا قدرتشان است، به همین دلیل نیز، «حسیدیان» اعتقاد داشتند که بیان داستانی روایات مذهبی همپایه دعاها و مناسک خاص، می‌توانند مؤثر واقع شوند (پلووسکی، ۱۳۶۴: ۱۱۳).

سراسر بخش‌های عهد عتیق (تورات) و به ویژه، اسفار «پیدایش» و «خروج»، با داستان‌ها و افسانه‌های حیات پیامبران بنی‌اسرائیل همراه شده است اما این داستان‌ها به شکلی نیست که بتوان ساختار متعارف قصه‌گویی را در آنها مشاهده کرد؛ این موضوع نشان‌دهنده آن است که راویان توراتی، تعریف درستی از مناسبت‌های قصه‌گویی نداشته‌اند و بیشتر محتوای کلی و هدف تعلیمی برای ایشان متصور بوده است؛ «بیرگر گرهاردسون»<sup>۲</sup> - پژوهشگر سرشناس تاریخ یهود - اشاره می‌کند که از همان آغاز، تکیه بر آن بود که تورات و سایر متون یهودی، به حافظه سپرده شوند و به همین دلیل، ساختار داستان‌ها علاوه بر حفظ ایجاز، دربرگیرنده خطوط اصلی روایت تاریخی، به حساب می‌آیند؛ در ادبیات «تلمودی» (۷) نیز اشاره‌های زیادی به این نکته شده است که کودکان و نوجوانان باید با خواندن یا شنیدن متون مقدس، آنها را به طور کامل فراگیرند و حفظ نمایند (۸) (پیشین: ۱۱۲).

خصوصیت «تعلیمی» و «قابلیت به یادسپاری»، باعث شده است که شکل داستانی - به مفهوم متعارف - در روایات مذهبی (نصوص) دیده نشود و به جای آن، اسلوبی

خاص برای روایت، پدیدار گردد؛ درباره داستان یوسف نیز چنین ویژگی به وضوح مشخص است، در روایت توراتی که منشأ اصلی این داستان است، به هیچ عنوان با قصه و حکایت روبرو نیستیم، بلکه خود را در برابر روایت تاریخی از سرگذشت پیامبر-شاهی به نام یوسف پسر یعقوب از اعیان ابراهیم روبرو می‌بینیم؛ (هرچند که در صورت عدم توجه به این امر، می‌توانیم برخی از خصوصیات داستانی را از آن استخراج کنیم) سرگذشت یوسف در روایت توراتی، جزئی از تاریخ انبیای بنی اسرائیل است و با مطالب پیش و پس از خود پیوستگی معنایی دارد و البته از آنجا که بر مبنای ذهنیت علمای یهود، پرورش یافته است، از برخی عناصر داستانی، روایات شاذ و گاه مسائل دور از ذهن خالی نیست. (۹)

اما در قرآن داستان یوسف به شکلی دیگر طرح شده است؛ در قرآن علاوه بر آنکه بر تاریخی بودن ماجرای یوسف اشاره دارد، آن را قصه‌ای بسیار شنیدنی توصیف می‌کند؛ اسلوب روایت داستان یوسف در قرآن کریم نوعی از شیوه‌های روایی قرآن است که در آن عاقبت و سرانجام قصه، در همان ابتدا ظاهر می‌گردد؛ پس از آن، داستان از اول، روال عادی خود را پی می‌گیرد و گام به گام پیش می‌رود؛ داستان یوسف در روایت قرآنی، با ایجاز بسیار، ابتدا با جمله‌هایی کوتاه، گویا و رسا تصویر می‌شود، سپس روند داستان با ظرافت و تأثیر فراوان، پیش می‌رود (سید قطب، ۱۳۵۹: ۲۵۳).

شیوه روایت قرآن، تفاوتی اساسی با روایت توراتی دارد؛ (۱۰) در تورات، روایتی تاریخی از سرگذشت یوسف مطرح می‌شود که در خلال آن، به نکات تعلیمی و تربیتی مورد قبول در آیین تورات نیز اشاره شده است اما در روایت قرآن، پایه و اساس، بر جنبه تعلیمی و تربیتی این حکایت استوار است و روایت تاریخی در لایه‌های بعدی قرار می‌گیرد؛ در روایات تفسیری ماجرای یوسف تلفیقی از روایت توراتی (داستان تاریخی سرگذشت یوسف در آمیخته با اسرائیلیات) و روایت موجز قرآنی است که ضمن بازنمایی اعجاز قرآن، سعی به نقل داستان یوسف (ع) بر مبنای شاخ و برگ‌های توراتی نیز دارند.

بنا به نظر «سید قطب»، تعبیر قرآنی حکایات، همیشه میان غرض‌های دینی و

اسلوب‌های هنری انس و الفت برقرار می‌کند و جمالِ فنی و هنری را وسیلهٔ روشننگری قرار می‌دهد تا وجدانِ دینی را به جامعه، بچشاند (پیشین: ۱۹۹).

۳. تحلیل محتوایی بُن‌مایه‌های اسطوره‌ای و تاریخی داستان ایرج و قصهٔ یوسف (ع)  
داستان ایرج و یوسف از لحاظ موضوع<sup>۳</sup> دو اندیشهٔ متفاوت - و البته اخلاقی - را مدنظر قرار داده‌اند؛ اندیشهٔ محوری داستان ایرج را می‌توان در «نکوهش حرص و آز و حسد» و گرامی‌داشت «صلح دوستی و مهرورزی» خلاصه کرد و در داستان یوسف، هدف و موضوع اصلی در «گرامی‌داشت عفت و وزیدن» و «نکوهش حسد و ناپاکی» تجلی می‌یابد؛ این مفاهیم البته در دو روایت متفاوت، از موضوعی خاص سرچشمه می‌گیرند و شاید بتوان گفت، عاملی مشترک، سبب ساز ایجاد کنش و واکنش‌های تاریخی - داستانی است و آن، «گرامی‌داشتن فرزند کوچکتر بر فرزندان بزرگتر» است؛ این عمل، اگرچه با دلایل معقول و منطقی صورت می‌گیرد؛ سبب نارضایتی فرزندان دیگر و ایجاد سلسله ماجراهایی می‌شود که گاه فاجعه‌آمیز (قتل ایرج) و گاه مصیبت‌بار (به چاه افکندن یوسف) جلوه می‌کنند.

۳-۱. برتری فرزند کوچک بر برادران بزرگتر در روایات حماسی - اسطوره‌ای مربوط به تقسیم پادشاهی:

«بُن‌مایه»<sup>۴</sup> تقسیم یک پادشاهی بزرگ میان سه یا چند پسر که پسر کوچکتر، کشور اصلی را صاحب شده باشد از روزگاران بسیار کهن در میان ایرانیان شمالی وجود داشته است و این داستان‌ها را ایرانیان از ادوار قدیم‌تری به خاطر داشته و از کهن‌الگوهای هند و اروپایی به کشور خود آورده بودند (صفا، ۱۳۸۴: ۴۷۱). داستان شاهنامه در خصوص فریدون و تقسیم جهان میان سه فرزند خود که در این میان قسمت بهتر و گزیده‌تر به کوچکترین فرزند (ایرج) می‌رسد منطبق بر همین کهن‌الگو<sup>۵</sup>، شکل گرفته

---

3. Subject = topic

4. Motif, Motive

5. Archetype

است؛ در اساطیر سایر ملل نیز کمابیش چنین رویه‌ای دیده می‌شود از جمله داستان تقسیم جهان بین «ژئوس» و برادرانش (۱۱) که طی آن بهترین بخش (زمین) به پسر کوچکتر می‌رسد؛ همچنین در اسطوره سکاهای جنوب روسیه نیز افسانه‌ای وجود دارد که مورخ یونانی، «هرودوت»<sup>۶</sup> در کتاب اول تواریخ خود، به نقل آن می‌پردازد؛ بر مبنای این روایات، «تارژی تائوس»<sup>۷</sup> نخستین انسان و پسر ژئوس از دختری از رودخانه «بورستن»<sup>۸</sup> بود که هزار سال پیش از استیلای داریوش، شاه مقتدر ایران بر سرزمین سکاهای حکومت می‌کرد؛ او سه پسر داشت «لی پوکسائیس»<sup>۹</sup>، «آرپوکسائیس»<sup>۱۰</sup> و «کولاکسائیس»<sup>۱۱</sup>؛ در آن زمان، چهار شیء از آسمان فرود آمد یک گردونه، یک یوغ، یک تبر جنگی و یک جام؛ دو پسر بزرگتر یکی پس از دیگری کوشیدند تا بر آن چیزها دست یابند اما انگشتانشان از فلز گداخته سوخت؛ ولی هنگامی که برادر کوچکتر آنان (کولاکسائیس) به اشیاء نزدیک شد، دستانش نسوخت و آنها را به دست آورد و تلویحاً به عنوان شاه برگزیده مطرح گردید؛ (رضی، ۱۳۸۱: ج ۱: ۱۷۵) در اواخر سلطنت «کولاکسائیس» نیز وی سرزمین خود را میان سه پسرش تقسیم کرد و این اشیا را در قلمرو مرکزی که بزرگترین مساحت را نیز داشت قرار داد و فرزند کوچکش را به عنوان جانشین خویش در آنجا منصوب کرد (کریستن سن، ۱۳۸۳: ۱۶۸ و ۱۶۹). با توجه به این نمونه‌ها، ویژگی مشترکی در برخی از اساطیر دیده می‌شود و آن عبارت است از تقسیم یک شاهنشاهی بزرگ میان سه فرزند که پسر کوچکتر کشور اصلی را صاحب می‌شود در حالی که طبق سنت رایج، فرزند بزرگتر باید صاحب تاج و تخت پدر گردد.

- 
- 6 . Herodote
  - 7 . Targitaos
  - 8 . Boristen
  9. Lipoxais
  10. Arpoxais
  11. Kolaxais



## ۳-۲. گذر از پسر نخست و برتری دادن به فرزند کهنتر در روایات مذهبی:

نظیر آنچه در روایات اسطوره‌ای ذکر شد، در روایات مذهبی نیز دیده می‌شود؛ در بخش‌های نخستین کتاب مقدس (عهد عتیق) مضمونی مشترک، تکرار می‌گردد و آن عبارت است از چشم پوشیدن از پسر بزرگتر که معمولاً از حق قانونی در وراثت برخوردار است به نفع پسر کوچکتر؛ «قائن» پسر بزرگ «آدم» (ع) به تبعید فرستاده می‌شود و همین مسأله در دودمان او تا «شیث» (ع)<sup>۱۲</sup> ادامه می‌یابد؛ درباره‌ی حام پسر محروم شده نوح - با آن که نگفته‌اند که او پسر ارشد بوده - اما همین الگو تکرار شده است؛ به ابراهیم گفته می‌شود که پسر خویش اسماعیل را از حق قانونی خویش محروم کند زیرا قرار است پسر کوچکتری (اسحاق) متولد شود؛ «عیسو» (پسر ارشد اسحاق و برادر بزرگ یعقوب) حق نخست زادگی را از دست می‌دهد و یعقوب به ترفندهایی که در بعضی از آنها مادرش وی را حمایت می‌کند، این حق را نصیب خود می‌سازد؛ «رؤبین» پسر ارشد «یعقوب» بنا به دلیلی که در «سفر پیدایش» مذکور است (۱۲) از وراثت محروم می‌شود و «یوسف» در دل و جان یعقوب، بیش از پیش جلوه می‌کند (۱۳)؛ «آفرایم» پسر کوچکتر یوسف بر «منسی» پسر بزرگتر سبقت می‌جوید؛ همین مضمون مشترک، اگرچه در اساس تغییر نمی‌کند، در داستان تأسیس پادشاهی بنی‌اسرائیل نیز بسط می‌یابد به این ترتیب که «شاؤل» نخستین پادشاه برگزیده محروم می‌شود و دودمان او از سلطنت محروم می‌شوند و خلعت پادشاهی بر تن «داوود» که در واقع پسر خوانده کوچک اوست، پوشانده می‌شود (۱۴) (فرای، ۱۳۷۹: ۲۱۸).

## ۴. تحلیل داستان‌های ایرج و یوسف (ع) از جنبه ساختار و محتوا

برای بررسی تطبیقی، این دو داستان و طبقه‌بندی وجوه تشابه و افتراق آنها، پیش از هر چیز باید به بازشناسی محورهای اصلی این دو روایت، توجه کرد و شاخص‌های

ساختاری و محتوایی هر یک از آنها را تفکیک کرد؛ در این زمینه، دقت در ساختارهای اصلی روایت و نحوه شکل‌دهی به مؤلفه‌های روایی از اولویت بالایی برخوردار است، به همین دلیل نیز، به بررسی این محورها در دو روایت داستانی ایرج و یوسف (ع) می‌پردازیم.

#### ۱-۴. اسطوره ایرج در منابع و متون کهن:

از ایرج (۱۵) در اوستا تنها یکبار نام برده شده است و این یادکرد نیز به هیچ روی نمی‌تواند روشن‌کننده ماجرای اساطیری ایرج باشد؛ البته با توجه به بند ۱۴۳ از یشت سیزدهم اوستا، یاد کرد سه کشور «اَثْرِیَنَه»<sup>۱۳</sup>، «تور»<sup>۱۴</sup> و «سَئیرِمَه»<sup>۱۵</sup> می‌توان باور داشت که در هنگام تدوین یشت‌های متقدم، از داستان ایرج و تقسیم جهان میان او و دو برادرش، آگاهی‌هایی وجود داشته است.

همچنین بر مبنای نوشته‌های دینکرد می‌دانیم که در نَسک مفقوده‌ای از اوستای ساسانی موسوم به «چیتراداد»<sup>۱۶</sup> به این داستان پرداخته شده بوده است (رضی، ۱۳۸۱: ج ۱، ۱۶۹). این داستان یکی از کهن‌ترین مایه‌های اساطیری را شکل می‌دهد؛ اسطوره یگانگی بشریت در آغاز و زیر فرمان بودن آنها در تحت فرمان یک شاه واحد و نیک (فریدون) اگرچه، در روایات باستانی آنچه به ما رسیده است با ایجاز و اختصار به ماجرای ایرج و برادرانش پرداخته می‌شود (۱۶) اما می‌توانیم، مهمترین و مفصل‌ترین

13. Airyana
14. Tūr
15. Sairima
16. Čitrādād

\* (از آنجا که سلم و تور بعدها در متون ایران باستان به عنوان نام دو کشور یعنی توران و روم (که ساکنانش سرمت‌ها بودند) به کار رفت. می‌توان نام ایرج را بازمانده فرم اوستایی *airyana vaējah* به معنی «تخمه و نژاد ایرانی» دانست. برای اطلاعات بیشتر درباره این شخصیت نگاه کنید به: قلیزاده، ۱۳۸۷، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه؛ مهرداد بهار، ۱۳۷۵، پژوهشی در اساطیر (پاره نخست و پاره دوم)، به کوشش کنایون مزداپور، انتشارات آگاه : ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۱۳، ۴۷۶؛

Bartholomae. Ch, 1961; Altiranisches Worterbuch, Strassburg. Shapur. Shahbazi, A; Iraj, Encyclopaedia of Iranica, vol XII, Edited by: Ehsan Yarshater, 200-202, Colombia University, NewYork)

روایت معتبر از این داستان را در شاهنامه فردوسی بیابیم؛ البته این سخن به این معنا نیست که لزوماً باید تمامی اساطیر و روایات شاهنامه را از منشأ زردشتی بدانیم؛ ایران از کهن‌ترین روزگاران، مملکتی پهناور و با فرهنگ و تمدنی اصیل و متکثر است که نه فقط آیین زردشتی بلکه آیین میتراپی، مانوی، مزدکی و آیین‌های دیگر در آن یافت می‌شود، حتی نفوذ اندیشه‌های مسیحی و یهودی را در دوران اشکانیان در ایران می‌بینیم؛ بدین لحاظ، شاهنامه بیانگر ساختارهای طبقاتی و فرهنگی و ویژگی‌های کهن الگویی یک فرهنگ بسیار کهنسال است و می‌توان آبخور بسیاری از روایاتش - از جمله داستان ایرج یا سه بخش بودن جهان - را بن‌مایه‌های ناشناخته تمدن‌های باستانی بسیار کهن ایرانی دانست؛ چنان که درباره سه سر بودن ضحاک، گروهی از پژوهشگران اعتقاد دارند که نمادی از تفکر بسیار باستانی درباره سه قسمت بودن جهان کهن بوده است (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: سخنرانی). براساس روایت شاهنامه، تاریخ حماسی ما از روزگار فریدون آغاز می‌شود؛ وی با تقسیم قلمرو پادشاهی خویش (تمام جهان) میان فرزندان، سه کشور، سه قوم و تاریخ آنها را بنیان می‌نهد؛ ایران مانند توران و روم دارای تاریخ می‌شود و از آن پس جنگ‌های ایران و توران به مثابه ادامه نبردهای اهورمزدا و اهریمن در سراسر تاریخ حماسی ایرانیان، ادامه می‌یابد و در نهایت، همین کشمکش‌هاست که سرشت قومی و اساطیری ایرانیان را شکل می‌دهد.

#### ۲-۴. تحلیل ساختاری اسطوره ایرج بر مبنای روایات اساطیری:

فریدون پسر آبتین و به بند کننده ضحاک، در اواخر عمر، شاهی خویش را میان سه پسر (۱۷) خود قسمت می‌کند (۱۸) و چون ایران که قسمت بهتر و بزرگتر است به ایرج که کوچکترین پسران است، داده می‌شود دو برادر او سلم و تور به وی رشک برده و ایرج را می‌کشند؛ همین امر موجب پیدایش دشمنی ایران با روم و بیشتر با توران (۱۹) می‌گردد؛ زنی از زنان ایرج باردار است و از او دختری به دنیا می‌آید، این دختر را فریدون به شوهر می‌دهد و منوچهر متولد می‌شود که نوه دختری ایرج است، فریدون او را تربیت می‌کند که انتقام جد خویش را بگیرد (مینوی، ۱۳۷۲: ۴). این تصویر موجز،

«درونمایه»<sup>۱۷</sup> داستان ایرج را شکل می‌دهد؛ آنچه به این درونمایه، ساختار داستانی می‌بخشد، جزئیات و شاخ و برگ‌هایی هستند که در خلال روایت وارد شده‌اند و بهترین نمود آنها در روایت فردوسی، شکل گرفته است (۲۰)؛ در شاهنامه، بیشتر ایرانیان، خوی اهورایی دارند و دشمنان ایران، پیروان کیش و روش اهریمن هستند؛ بر همین مبنا، زمانی که فریدون سرزمین‌های تحت فرمانروایی خود را به سه قسمت تقسیم می‌کند، بخشی را که از همه آبادتر بوده است.

«به ایرج داد و او را نزد خود نگاه داشت.»

سلم و تور که خوی اهریمنی دارند بر ایرج حسد می‌برند، سلم، پیکی به نزد تور می‌فرستد و برادر را با خود همداستان می‌کند؛ ایشان به دستگیری یکدیگر علیه فریدون و ایرج متفق گشته و به وی پیغام می‌دهند:

جهان مر تو را داد، یزدان پاک	ز تابنده خورشید، تا تیره خاک
همه بارزو خواستی رسم و راه	نکردی به فرمان یزدان نگاه
نکردی جز از کژی و کاستی	جستی به بخش اندرون، راستی
سه فرزند، بودت خردمند و گرد	بزرگ آمده نیز پیدا ز خرد
یکی را دم اژدها ساختی	یکی را به ابر اندر افراختی
یکی تاج بر سر، به بالین تو	بدو گشته روشن، جهان بین تو
نه ما زو به مام و پدر کمتریم	که بر تخت شاهی نه اندر خوریم

(فردوسی، ۱۳۸۱: ۶، ۳۶۰ - ۳۶۸)

ایشان تهدید می‌کنند اگر فریدون، ایرج را از خود نراند و او ایران را رها نسازد، «ز ایران و ایرج، بر آرم دمار...»؛ در برابر این آرزو و حرص برادران، ایرج که از سوی فریدون به صفت خردمندی موصوف است (۲۱) با پیام صلح و دوستی و برادری به سوی سلم و تور رهسپار می‌گردد (مسکوب، ۱۳۸۱: ۲۳۴). اما ایشان وی را ناجوانمردانه به قتل می‌رسانند و بذر جنگ‌های پردامنه و مفصل ایران و توران را پی

می‌ریزند که تا پایان کار افراسیاب، چندین نسل از مردمان ایران را درگیر می‌کند (تفنگدار، ۱۳۸۱: ۵۱). یکی از مهمترین موضوعاتی که در اینجا مطرح می‌شود، «اعتقاد به برتری ایران نسبت به دیگر نقاط جهان» است؛ در اوستا و متون پهلوی به این موضوع بسیار اشاره شده است و مهمترین علت دشمنی سلم و تور نیز در شاهنامه همین ارجمندی ایران در برابر روم و چین دانسته می‌شود و این برتری چنان است که حتی خود سلم و تور و مردمان سرزمین‌های جز ایران، بر آن اقرار می‌کنند (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۱۸۹). به همین خاطر نیز هست که «حسادت» و «آز»، ایشان را بر قتل برادر و دست یافتن بر سرزمین او تهییج می‌کند؛ مرگ ایرج، واقعه‌ای جانگداز برای فریدون است؛ وی که با کاشتن درختان «سرو» (۲۲)، جهان را همیشه چون بهشت می‌آراید، به هنگام آگاهی یافتن از کشته شدن ایرج، به نشانه اندوه و غم، سروها را می‌سوزاند و «چشم شادی» را می‌بندد:

فکند آتش اندر سرای نشست	میان را به ژنار خونین بیست
به یکبارگی چشم شادی بدوخت	گلستانش برکند و سروان بسوخت
سر خویش کرده سوی کردگار	نهاده سر ایرج اندر کنار
درین بی‌گنه کشته، اندر نگر...	همی گفت: کای داور دادگر
که چندان امان یابم از روزگار	همی خواهم ای داور کردگار
بینم آبر کینه بسته کمر	که از تخم ایرج یکی نامور
ببرد سر آن دو بیدادگر	چو این بی‌گنه را بریدند سر

(فردوسی، ۱۳۸۱: ۶، ۵۹۰ - ۵۹۹)

منوچهر، حاصل وصلت دختر ایرج (۲۳) و پشنگ برادرزاده فریدون (پیشین: ۶، ۶۲۰ تا ۶۲۲) است (۲۴) که با تربیت شایسته فریدون، بالیده می‌گردد و علیه برادران نیای خویش، وارد جنگ می‌شود؛ وی طی نبردهایی سهمگین، ایشان را کشته و سرشان را می‌برد؛ سپس آن سرها را به شهر «سارویه» (ساری) در مازندران منتقل می‌کند و در پهلوی سر ایرج دفن می‌کند و بر فراز آن سرها گنبدی می‌سازد که به «سه گنبدان» مشهور است (اوشیدری، ۱۳۸۳: ۲۲۳). در این داستان، آنچه به عنوان وجه بارز، جلوه-

گر می شود سه خصوصیات است:

- محتوم بودن اندیشه مرگ.
- اعتقاد راسخ بر بینش و موضع (چه در نیروهای نیک فریدون، ایرج و منوچهر/ چه در نیروهای بد سلم و تور).
- صلح‌جویی و آرامش‌طلبی از سوی نیروهای نیک و تندی و سرکشی از سوی نیروهای بد.

۱-۲-۴. محتوم بودن اندیشه مرگ:

ایرج شخصیتی است با خوی متعادل و آرامش‌طلب که حتی با آگاهی از اینکه رهسپار شدن به سوی برادران، احتمال مرگ و نابودی دارد، باز هم برای دفع فتنه و کینه، این عمل را انجام می‌دهد و جالب آنجاست که در این مسیر، مرگ را می‌پذیرد و گریزگاهی برای خویش از تیررس آن نمی‌یابد؛ در صحنه‌ای که فرستادگان سلم و تور از پیش فریدون می‌روند، او به ایرج از فزونخواهی دو برادر بیم می‌دهد و وی را از گزند ایشان برحذر می‌دارد (پرهام، ۱۳۷۷: ۱۹۷)؛ ایرج در پاسخ پدر می‌گوید:

چنین داد پاسخ که ای شهریار	نگه کن بر این گردش روزگار
که چون باد بر ما همی بگذرد	خردمند مردم، چرا غم خورد؟
همی پژمُراند رخ ارغوان	کند تیره دیوار روشن روان
به آغاز گنج ست و فرجام، رنج	پس از رنج، رفتن ز جای سپنج
که بستر ز خاکست و بالین ز خشت	درختی چرا باید امروز کشت
که هر چند چرخ از برش بگذرد	بُنش خون خورد، بار کین آورد
خداوند شمشیر و گاه و نگین	چو ما دید، و بسیار بیند زمین

(فردوسی، ۱۳۸۱: ۶، ۴۴۳ - ۴۴۹)

۲-۲-۴. اعتقاد راسخ بر بینش و موضع:

با نگاهی به «گفت و شنود»های شاهنامه مشخص می‌شود که در اسطوره ایرج، مهمترین تکنیک فردوسی در زمینه داستان‌پردازی در بکارگیری گفت و شنود متجلی

می‌شود؛ در داستان ایرج، زمانی که میان دو تن گفت و شنودی درمی‌گیرد، هر دو طرف برای خود موضعی معین، عقیده‌ای خاص و بینشی مشخص دارند که آن را کوتاه ولی دقیق و بدون حشو و زوائد و صنایع لفظی بیان می‌کنند (خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۱۱۲). نظیر این گفتگوها را می‌توان در گفتگوهای «سلم با تور» (ابیات ۳۲۵ تا ۳۳۵)، «تور با سلم» (ابیات ۳۳۹ تا ۳۳۴)، «سلم با تور» (ابیات ۳۴۵ تا ۳۴۷)، «سلم و تور با فریدون» (ابیات ۳۵۷ تا ۳۷۲)، «فریدون با سلم و تور» (ابیات ۴۰۰ تا ۴۲۷)، «فریدون با ایرج» (ابیات ۴۳۲ تا ۴۴۱)، «ایرج با فریدون» (ابیات ۴۴۳ تا ۴۵۹)، «فریدون با ایرج» (ابیات ۴۶۱ تا ۴۶۹)، «فریدون با سلم و تور» (ابیات ۴۷۲ تا ۴۸۶)، «سلم با تور» (ابیات ۵۰۲ تا ۵۱۰)، «تور با ایرج» (ابیات ۵۱۷ تا ۵۲۰)، «ایرج با تور» (ابیات ۵۲۲ تا ۵۳۱) و (ابیات ۵۳۷ تا ۵۴۵) «فریدون با خداوند» (ابیات ۵۹۳ تا ۶۰۰)، «فریدون با جسد ایرج» (ابیات ۶۰۳ تا ۶۰۵)، «سلم و تور با فریدون» (ابیات ۶۷۵ تا ۶۹۵)، «فریدون با سلم و تور» (ابیات ۷۲۵ تا ۷۵۶)، «تور با قباد» (ابیات ۸۶۱ تا ۸۶۹) و... مشاهده کرد.

۳-۲-۴. صلح‌جویی و آرامش‌طلبی از سوی نیروهای نیک و تندی و سرکشی از سوی

نیروهای بد:

در جهان شاهنامه به طور عام و اسطوره ایرج به طور خاص، تمایلات صلح‌جویی طبقه نیکان (فریدون و ایرج) با بلندپروازی‌های تند و سرکش نیروهای بد (سلم و تور) برخورد‌های شدیدی دارد و نتیجه چنین برخورد‌هایی آن است که نوعی حس دلزدگی و درونگرایی عرفانی متجلی می‌شود؛ برای نخستین بار در شاهنامه، چنین حسی در نهاد ایرج بروز می‌یابد آنگاه که در برابر برادران کینه‌خواه خویش، سلم و تور، نسبت به پادشاهی و سروری جهان، بی‌اعتنایی عارفانه‌ای از خود نشان می‌دهد (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۶۹) و صلح و آرامش را بر هر چیزی، برتری می‌بخشد:

بدو گفت: کای مهتر نامجوی	اگر کام دل خواهی، آرام جوی
نه تاج کبی خواهم اکنون، نه گاه	نه نام بزرگی نه ایران سپاه ...

بزرگی که فرجام آن تیرگی ست	بدان برتری بر، نباید گریست
سپهر بلند ار کشد زین تو	سرانجام خشت ست بالین تو
مرا تخت ایران اگر بود زیر	کنون گشتم از تاج و از تخت سیر
سپردم شما را کلاه و نگین	مدارید با من شما نیز کین
مرا با شما نیست جنگ و نبرد	نباید به من هیچ دل، رنجه کرد
زمانه نخواهم به آزارتان	و گر دور مانم ز دیدارتان
جز از کهتری نیست آیین من	نباشد به جز مردمی، دین من

(فردوسی، ۱۳۸۱: ۶، ۵۲۲ - ۵۳۱)

اتخاذ چنین موضعی است که بر زشتی ناجوانمیری سلم و تور می‌افزاید و ماجرای ایرج را به سوگنامه‌ای اندوهبار مبدل می‌سازد.

#### ۳-۴. تحلیل ساختاری و محتوایی قصه یوسف (ع) بر مبنای روایات توراتی و اسلامی:

داستان ایرج، اگرچه در ادوار کهن و عصر اوستایی، علاوه بر جنبه حماسی، ماهیت مقدس و مذهبی نیز داشته است، اما عموماً به عنوان متنی حماسی مطرح می‌شود و در پژوهش‌های ادبی، به عنوان بخشی از اساطیر و حماسه‌های ملی ایران از آن یاد می‌گردد؛ در حالی که قصه یوسف، از همان ابتدا به عنوان سرگذشت مقدس یکی از پیامبران الهی مطرح بوده و همچنان نیز این حالت را حفظ کرده است و به عنوان بخشی از فرهنگ دینی ادیان توحیدی یهود، مسیحیت و اسلام گسترش یافته است.

روایت عبری در سفر پیدایش تورات، داستان یوسف را در چارچوب داستان‌های مربوط به خاندان ابراهیم و اسحاق و در آغاز داستان حضرت یعقوب قرار می‌دهد؛ در بخش ۳۷ سفر پیدایش، از یوسف که نوجوانی هفده ساله است یاد می‌شود که برادران و پدر خویش را در امر شبانی یاری می‌دهد و گاه به گاه، رفتارهای ناپسند برادران را به پدر گوشزد می‌کند؛ یعقوب نیز از آنجا که یوسف در سال‌های پیری وی به دنیا آمده، او را نسبت به سایرین بیشتر دوست می‌دارد و به وی جامه‌های رنگارنگ می‌پوشاند؛ همین رفتار تبعیض‌آمیز، بذر کینه را در دل برادران علیه یوسف می‌کارد؛ یوسف علاوه



بر این جنبه‌های مادی، گاه از عوالم روحانی و خواب نیز دم می‌زند و خواب‌هایی را نقل می‌کند که حاکی از برتری وی نسبت به برادرانش است؛ این خواب‌ها گاهی مورد اعتراض پدرش یعقوب نیز قرار می‌گیرند (تورات، سفر پیدایش: ۳۷/۱۰). روزی، برادران یوسف، گله‌های گوسفندان را برای چَرا به سوی ناحیه شکیم می‌برند؛ یعقوب، یوسف را برای استفسارِ حال پسرانش روانه می‌کند و یوسف متوجه می‌شود که برادران دروغ گفته و به ناحیه «دوتان» رفته‌اند (۳۷/۱۷) سایر پسرها وقتی یوسف را می‌بینند با یاد کینه‌های قدیم، قصد کشتن یوسف را دارند که با دخالت «رئوبین» از این کار منصرف شده و وی را به چاهی بدون آب می‌اندازند (۳۷/۲۵) پس از آن به خوردن غذا مشغول می‌شوند؛ از دور، کاروانی که ادویه و کتیرا از جلعاد به مصر می‌برد پیدا شده و با نظر «یهودا»، یوسف را به بیست سکه نقره به کاروانیان می‌فروشند. (۳۷/۲۸) پسران، جامه یوسف را به خون بزغاله‌ای رنگین ساخته و آن را به نزد یعقوب می‌برند؛ یعقوب مرگ یوسف را باور کرده و با پوشیدن جامه‌های خشن به اندوه و ماتم می‌نشیند؛ کاروانیان نیز یوسف را به مصر برده و به رئیس محافظان دربار یعنی فوطیفار می‌فروشند. (۳۷/۳۶) در اینجا داستان یوسف با روایتی فرعی به زندگی یهودا می‌پردازد و از ازدواج وی و به دنیا آمدن پسرانش و نیز از زناکاری یهودا با عروسش سخن گفته می‌شود. (۳۸/۱ تا ۳۸/۳۰) از بخش سی و نهم، دوباره داستان یوسف آغاز می‌شود و به ماجرای وی و همسر فوطیفار و خشم گرفتن فوطیفار به سبب تهمتی که زنش بر یوسف وارد ساخته بود و زندانی کردن وی پرداخته می‌شود (بخش ۳۹) در بخش چهارم از خواب‌گزاری یوسف برای زندانیان سخن به میان می‌آید؛ بخش چهل و یکم به خواب‌های فرعون اختصاص دارد؛ یوسف با تعبیر خواب فرعون و پیش‌بینی وقوع خشک‌سالی‌های هفت‌ساله مصر، به دستور فرعون به عنوان رئیس غله مصر انتخاب می‌شود و پس از مدتی، شخص دوم مملکت می‌شود؛ «فرعون به یوسف، نام مصری صِفَنات فَعَنیج را داد و اَسَنات دختر فوطی فارِع، کاهن اون را به عقد وی در آورد...» (۴۱/۴۵)

در بخش چهل و دوم از ورود برادران یوسف در خشکسالی برای آوردن گندم یاد می‌شود؛ برادران از یوسف درخواست گندم می‌کند و او به شرطی حاضر می‌شود که به ایشان باز هم گندم بدهد، که برادر کوچکترشان بنیامین را نیز با خود بیاورند؛ یعقوب به این امر راضی نمی‌شود، ولی در اثر افزایش قحطی و خشکسالی، بالاخره راضی می‌شود که بنیامین را با ایشان به مصر بفرستد؛ در مصر، یوسف برادران را به میهمانی دعوت می‌کند و از دیدن برادر، مسرور و خوشحال می‌شود (بخش ۴۳). به دستور یوسف، ناظر اموال، در کیسه بنیامین جام نقره وی را مخفی می‌سازد و با پیدا شدن جام در کیسه بنیامین، یوسف می‌خواهد که او را در مصر نگاه دارد (بخش ۴۴). اما با سخنان یهودا درباره ضعف و ناتوانی یعقوب و رنج وی از فراق یوسف و بنیامین، وی خود را به برادران معرفی می‌کند و ایشان را با عزت و احترام به فرعون معرفی کرده و با هدایای گرانبها به کنعان باز می‌گرداند (بخش ۴۵). یعقوب پس از باخبر شدن از زنده بودن یوسف، شاد می‌شود و در گفتگویی که با خداوند دارد، به سوی مصر رهسپار می‌گردد (بخش ۴۶). به دستور فرعون، یوسف خاندانش را در بهترین نقطه مصر یعنی ناحیه «رعسیس» سکونت می‌دهد؛ یعقوب هفده سال در مصر زندگی می‌کند و در سن ۱۴۷ سالگی فوت می‌کند (بخش ۴۷). در این بخش، از فرزندان یوسف، «آفریم» و «منسی» و از نحوه ملاقات آنها با یعقوب و دعای وی در حق ایشان یاد می‌شود (بخش ۴۸)؛ یعقوب سپس یک یک پسرانش را یاد کرده و ضمن برشمردن خصوصیات ایشان، وصیت‌هایش را مطرح می‌کند (بخش ۴۹). پس از مرگ یعقوب، یوسف با برادرانش به نیکی رفتار می‌کند و ایشان را در کنف حمایت خویش قرار می‌دهد و بالاخره وی نیز در سن ۱۱۰ سالگی در مصر در می‌گذرد و جسدش را مومیایی کرده و در تابوتی قرار می‌دهند (بخش ۵۰).

آنچه به شکل موجز در سطور بالا نقل شد روایت بسیار کوتاهی از قصه یوسف است که در تورات نقل شده است و حجمی حدود ۲۰ صفحه از کتاب تورات را در بر می‌گیرد؛ این روایت، اگرچه به صورت قصه طرح می‌شود؛ در حقیقت نوعی از تاریخ-

نگاری یهود است که بدون مواعظ و تذکرات اخلاقی، سلسه‌وار روایت شده است و در نهایت، جزئی از تاریخ مذهبی بنی‌اسرائیل را شکل می‌دهد؛ اگرچه خطوط و ماجراهای اصلی در روایت یهودی و اسلامی حفظ شده‌اند؛ در جزئیات، تفاوت‌های بسیار زیادی میان دو روایت اسلامی و عبرانی، وجود دارد و اگر این تفاوت‌ها را با یادکرد قصه یوسف در قرآن کریم بسنجیم، شکاف‌های عمیقی میان نحوه بازگویی قصه در تورات و قرآن می‌یابیم. (۲۵)

در قرآن کریم، این داستان به عنوان بخشی از یک تاریخ مستمر روایت نشده است؛ داستان یوسف، پیش از آنکه تمام سوره دوازدهم قرآن به پایان رسد، تمام می‌شود و از نقطه نظر محتوا به ظاهر ارتباطی با سوره‌های پیش و پس از خود ندارد (شاملی، ۱۳۸۶: ۳۸).

در یک جمع‌بندی مختصر می‌توان تفاوت‌های روایت عبری داستان یوسف را با روایات قرآن کریم و اسلام، اینگونه بیان کرد:

روایت عبری (تورات)	روایت قرآن کریم	روایت اسلامی (تفاسیر یا قصص)
<ul style="list-style-type: none"> <li>• در ابتدای داستان، یوسف هفده ساله است.</li> <li>• داستان با اشتیاق یعقوب به یوسف آغاز می‌شود.</li> <li>• درباره خواب، یعقوب، نوعی سخن سرزنش‌آمیز به یوسف می‌گوید.</li> <li>• یوسف به چاه افکنده می‌شود و کسی که باعث جلوگیری از کشتن وی می‌گردد، رثوبین است.</li> <li>• سخنی از همراهی دختر یعقوب (دینه) در ماجرای یوسف نیست.</li> <li>• برادران، یوسف را که در تعقیب ایشان بوده، غافلگیر</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>• از سن یوسف یاد نمی‌کند.</li> <li>• داستان، با ذکر خواب یوسف به پدرش آغاز می‌گردد. (آیه ۴)</li> <li>• درباره خواب، یوسف از جانب یعقوب، تکریم می‌شود و از بازگویی آن برای برادران، منع می‌گردد. (آیات ۵ و ۶)</li> <li>• یوسف به چاه افکنده می‌شود و همه در آن عمل، دخیل هستند. (آیه ۱۵)</li> <li>• از دختر یعقوب سخنی به میان نمی‌آید.</li> <li>• برادران از یعقوب اجازه می‌گیرند تا وی را با خود به گردش برده و در آنجا به چاه می‌افکنند. (آیات ۱۱ و ۱۲)</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>• سن یوسف بین دوازده تا بیست سال است؛ اکثر روایات، ۱۲ سالگی یوسف را تأکید می‌کنند.</li> <li>• داستان با خواب شروع می‌شود منتهی این خواب، قبل از خواب قبل شده در قرآن است.</li> <li>• درباره خواب، یوسف از جانب یعقوب، تکریم می‌شود و از بازگویی آن برای برادران، منع می‌گردد.</li> <li>• پیشنهاد دهنده موضوع افکندن یوسف به چاه، در برخی از متون روبین و در برخی دیگر، یهوداست.</li> <li>• در برخی متون اسلامی، «دینیا» دختر یعقوب، غمگسار پدر است.</li> <li>• برادران از یعقوب اجازه می‌گیرند تا وی را با خود به گردش برده و در آنجا</li> </ul>

روایت عبری (تورات)	روایت قرآن کریم	روایت اسلامی (تفاسیر یا قصص)
<p>می‌کنند و پس از آزار و اذیت به چاه می‌افکنند.</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>• برادران یوسف را با بیست سکه نقره به کاروانیان می‌فروشند.</li> <li>• فوطیفار، رئیس محافظان دربار فرعون، یوسف را می‌خرد، اشاره‌ای به بهای وی وجود ندارد.</li> <li>• زن فوطیفار عاشق یوسف می‌شود و وی را به همبستر شدن با خود فرا می‌خواند، یوسف تمکین نمی‌کند و با توطئه او و خشم فوطیفار به زندان افکنده می‌شود.</li> <li>• یوسف در زندان خوابگزار گردیده و از این مسیر با تعبیر خواب فرعون، کرامات خداوندی به وی روی می‌نماید و با حسن درایت در ماجرای خشکسالی مصر، به شخص دوم مصر تبدیل می‌شود با زنی از دودمان فرعون ازدواج می‌کند و صاحب دو فرزند پسر می‌گردد و عاقبت خود را به پدر و برادران نمایانده و ایشان را در مصر، مسکن می‌دهد.</li> <li>• یوسف در صد و ده سالگی می‌میرد و جسدش در تابوت گذارده می‌شود.</li> </ul>	<ul style="list-style-type: none"> <li>• در قرآن از اصطلاح «ثمن بخس» درباره فروش یوسف به کاروانیان یاد می‌شود. (آیه ۲۰)</li> <li>• از شخصی که در مصر، یوسف را می‌خرد، سخن گفته می‌شود. (آیه ۲۱)</li> <li>• زن خانه، به یوسف عاشق می‌شود، یوسف از در افتادن به گناه اجتناب می‌کند، ماجرای پاره شدن پیراهن از پشت لباس یوسف و بریده شدن دست زنان با دیدن جمال یوسف، پیش می‌آید. (آیات ۲۳ تا ۳۳)</li> <li>• یوسف به زندان افکنده می‌شود و با صبر و یاد خدا، به ارشاد زندانیان و تعبیر خواب برخی از ایشان اقدام می‌کند؛ آوازه وی به گوش فرعون می‌رسد و خواب وی را تعبیر و خشکسالی مصر را پیشگویی می‌کند؛ خداوند وی را مکرّم داشته و پس از چند بار رودررو شدن با برادران، بالاخره خود را به ایشان می‌نماید و با فرستادن لباس خود برای یعقوب، وی را که در فراق، کور شده است، بینا می‌سازد؛ برادران راز خود را علیه یوسف آشکار می‌کنند و یعقوب توبه ایشان را می‌پذیرد؛ سپس یعقوب و همسرش به دیدار یوسف رفته و با وی با شکوه هرچه تمامتر دیدار می‌کنند؛ یوسف کرامات خداوند را یاد می‌کند و به درگاه خداوند، شکرگزاری می‌نماید. (آیات ۳۳ تا ۱۰۱)</li> <li>• از مرگ یوسف، سخنی گفته نمی‌شود.</li> </ul>	<p>به چاه می‌افکنند.</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>• شخصی به نام «مالک بن دُعر خزاعی»، یوسف را از چاه در آورده و پس از خرید از برادران، با خود به مصر می‌برد.</li> <li>• بهای یوسف، در برخی روایات هفده درهم و در برخی دیگر، بیست درهم آمده است و این قیمت اندک را به تکبیر یوسف در مشاهده جمال خویش در مدتی قبل، مربوط می‌دانند.</li> <li>• فوطیفار، عزیز مصر وی را با بهایی بسیار گزاف می‌خرد، در روایات اسلامی به بهای یوسف و مبلغ پرداختی فوطیفار اشاره می‌شود.</li> <li>• ماجرای عشق همسر فوطیفار که با نام‌های «زلیخا» و «راعیل» مشهور است، با آب و تاب فراوان و با ذکر جزئیات نقل می‌شود و این بخش از داستان، پرشاخ و برگ‌ترین و مفصل‌ترین قسمت قصه یوسف در روایات اسلامی است.</li> <li>• مابقی روایات اسلامی، با خطوط اصلی روایت قرآنی همسان است و تنها در پاره‌ای از جزئیات، به اجزای حکایت، طول و تفصیل داده شده است.</li> <li>• یوسف در ۱۲۰ سالگی می‌میرد و جسدش در تابوت مرمر نهاده شده و به مایه‌های ضد آب و هوا اندود می‌شود و در نزدیکی شهر «منف» به رود نیل افکنده می‌شود و مسجدی در آنجا ساخته می‌شود. (مسعودی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۴۰)</li> <li>• برای آگاهی از مجموع روایات اسلامی؛ (الموسوی التکابنی، ۱۳۸۲: ۸۶ - ۱۱۶)؛ (خزاعی نیشابوری، ۱۳۷۸: ج ۱، ۹ - ۱۷۲)؛ (موسوی گرمسارودی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۱۱۵ - ۱۳۳)؛ (باستانی پاریزی، ۱۳۶۹: ۱۲۸ - ۱۵۰)؛ (مولوی صاحب، ۱۳۸۰: ق: ۵۳ - ۸۲)؛ (عتیق نیشابوری، ۱۳۸۰: ج ۲، ۱۰۹۱ - ۱۱۹۲)</li> </ul>

بنا بر آنچه گفته شد، مشخص می‌شود که در روایتِ عبری، تنها در چند قسمت کوتاه به زلیخا (با عنوان «زن فوطیفار») اشاره می‌شود و سخنی از جزئیات و روابط بین یوسف و وی مطرح نمی‌گردد؛ در قرآن کریم این موضوع به طور بسیار موجز و گذرا نقل می‌شود و تنها در روایات اسلامی ست که زُمانس‌های عشقی و مفاهیم عرفانی و داستانی فراوان، در این رابطه خلق می‌گردد و شخصیت‌های یوسف و زلیخا تا اواخر عمر یکدیگر، با هم در ارتباط هستند و حضورشان در سراسر داستان، لمس می‌شود؛ همین شاخ و برگ‌های روایات تفسیری و اسلامی ست که داستان یوسف را جلوه‌ای مثال زدنی داده است:

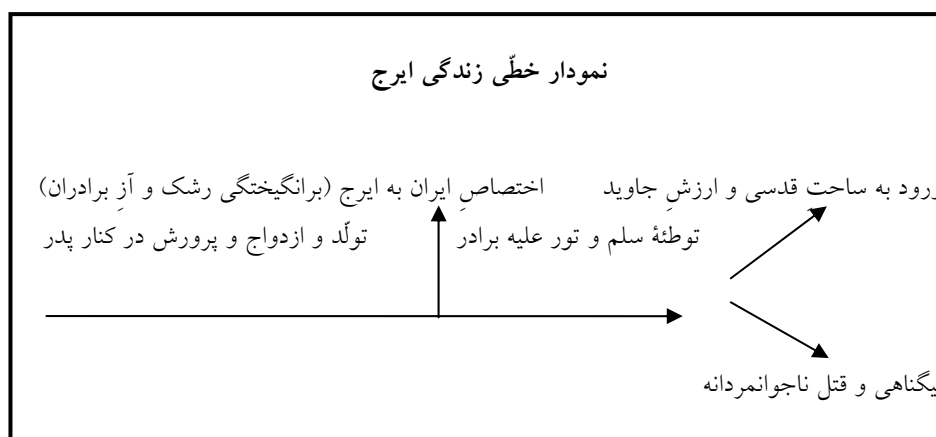
«داستان یوسف، قصه‌ای دلکش است که آغازش محبت است و میانه‌اش پر از اشتیاق و هجرت و پایانش مشعر به عصمت و رحمت؛ هر فصل آن مشتمل بر نکته‌ای ست و هر باب آن متضمن حکمتی و مورخان و نویسندگان، هرکدام این داستان را به شیوه‌ای بدیع و اسلوبی عجیب، بازگفته‌اند...» (میرخواند، ۱۳۷۵: قسم اول، ۴۳).

برخی از پژوهشگران معاصر، داستان زندگی یوسف را منحنی اوج و حضيض برای گذر از آزمایش‌های متنوع می‌دانند؛ بر این مبنا، در سفر پیدایش، نمونه‌هایی از این نزول در داستان یوسف دیده می‌شود که یکسره ارادی نیست؛ یوسف به چاه افکنده می‌شود و پس از مدتی، چاه، تغییر مایه داده و به مصر بدل می‌گردد؛ یوسف در مصر پس از برافکندن جامه و ابستگی به این عالم سفلی از تن - که زن فوطیفار، نماد آن است - به سبب مهارت در تعبیر رؤیا، مشاور عالی فرعون می‌گردد؛ شبیه این واقعه درباره دانیال (ع) نیز نقل شده است که خدمت مشابهی را برای «نبوکد نصر» به جا می‌آورد و مثل یوسف، آزمون‌های وفاداری را از سر می‌گذراند؛ هر دو رؤیا به چرخه‌های تاریخی مربوط می‌شود؛ رؤیای فرعون درباره چرخه هفت ساله فراوانی و قحطی متناوب است که با اهمیت فراوان چرخه‌های هفت ساله در خاور نزدیک مرتبط است که در احکام

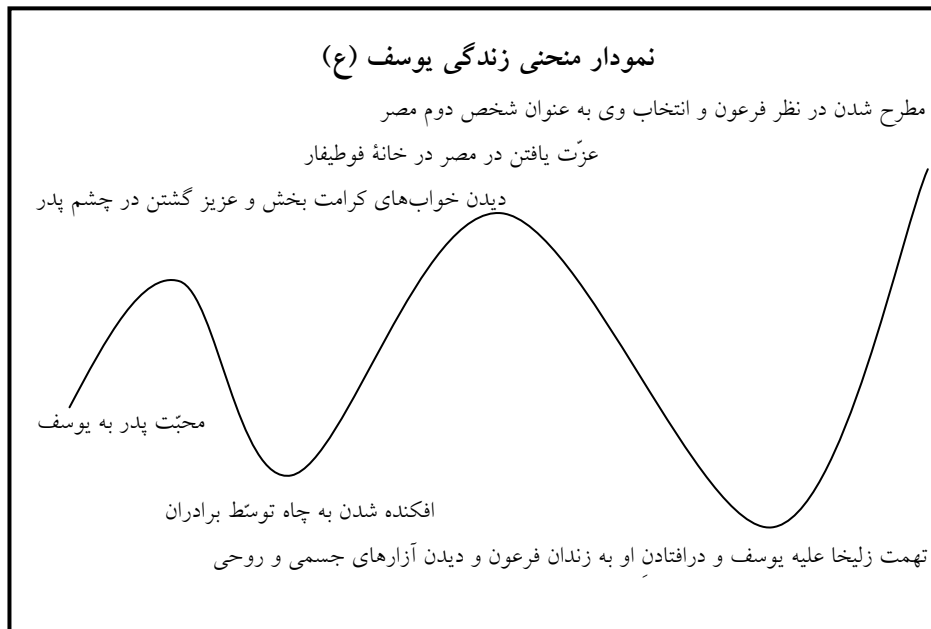
«یوبیل»<sup>۱۸</sup> مذکور در باب بیست و پنجم سفر لایوان نیز انعکاس یافته است. (فرای، ۱۳۷۹: ۲۱۲ و ۲۱۳).

### نتیجه گیری

داستان‌های ایرج و یوسف، اگرچه از بن مایه‌ها و محتوای ناهمسانی شکل گرفته‌اند و عملاً به حوزه اسطوره و حماسه (داستان ایرج) و مذهب (یوسف) اختصاص دارند؛ در خوانش دوباره و تطبیقی متن این دو روایت، شباهت‌هایی می‌توان پیدا کرد که بررسی آنها را از لحاظ تطبیقی، موجه جلوه می‌دهد؛ در داستان ایرج، شخصیتی پیچیده و قابل روانکاوی دیده نمی‌شود، ایرج فردی ست صلح‌طلب و خداباور که در راه مهر و محبت به سرزمین و برادران، جان خویش را نیز فدا می‌سازد؛ اما یوسف، این‌گونه نیست، وی در طول زندگی با قوس‌های صعودی و نزولی متعددی مواجه می‌شود که در عمل، شخصیت وی را می‌سازند، هرچند که بر مبنای روایات اسلامی و عبری، وی برگزیده خداوند و نظرکرده از سوی اوست؛ باز هم در موارد متعددی باید آزمایش گشته و این موضوع را ثابت کند.



۱۸. Jubilee؛ از اعیاد قدیمی قوم یهود.



جدول تحلیل ساختاری اسطوره ایرج و یوسف بر مبنای شباهت‌های دو روایت

وجه شباهت داستان	اسطوره ایرج	قصه یوسف (ع)
تفاوت در مادران یوسف و ایرج نسبت به سایر برادران	مادر وی «آرنواز» و مادر سلم و تور «شهرناز» است.	مادر یوسف (و بنیامین) «راحیل» است و سایر برادرانش از زنان دیگر پدر هستند.
نگاه محبت‌آمیز و مهربانه پدر به ایرج و یوسف نسبت به سایر فرزندان	ایرج، مورد توجه فریدون است و در نهایت نیز فریدون، ایران را به وی می‌دهد.	یوسف مورد توجه مداوم یعقوب است و یعقوب وی را لحظه‌ای از خود جدا نمی‌کند.
توطئه برادران علیه یوسف و ایرج	ایرج به طرز ناجوانمردانه‌ای به دست برادرانش به قتل می‌رسد.	یوسف توسط برادران پس از آزار و اذیت به چاه افکنده می‌شود و سپس به کاروانی غریبه، فروخته می‌شود.
انتخاب ازلی ایرج و یوسف به عنوان جانشین پدر و سرور قوم	برگزیده شدن به عنوان پادشاه مُلک اهورایی ایران	برگزیده شدن به عنوان جانشین یعقوب و دیدن خواب‌هایی که حاکی از این گزیده بودن است.

<p>یوسف شخصیتی پاکدامن، نیک، عقیف و خدایطلب دارد و از آن ذره‌ای منحرف نمی‌گردد.</p>	<p>ایرج همواره به عنوان موجودی نیک نفس، صلح‌طلب و خیرخواه جلوه می‌کند.</p>	<p>شخصیت باثبات و قابل اعتنای یوسف و ایرج</p>
<p>یعقوب با شنیدن خبر مرگ یوسف در فراق وی اشک می‌ریزد به حدی که از شدت گریه، نابینا می‌گردد.</p>	<p>فریدون پس از کشته شدن ایرج، غمگین و ناشاد گشته و آرام و خواب را از دست می‌دهد.</p>	<p>غم و اندوه پدر در فراق فرزند</p>

در مقایسه ساختاری اسطوره ایرج و حضرت یوسف شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دیده می‌شود، شباهت میان این دو شخصیت به استناد جدول فوق بسیار است، با اینکه این دو تن نه در یک زمان می‌زیسته‌اند و نه وجه اشتراک قومی و نژادی میان آنها برقرار است، با این حال ظاهراً این شباهت و اشتراک از مقوله تأثر یکی از دیگری یا ادغام دو داستان از یکدیگر نیست، احتمالاً شباهت میان داستان این دو شخصیت بیشتر اتفاقی است که نمونه‌های آن در میان سایر افراد انسانی در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت و بسیار دور از هم یا بسیار به هم نزدیک امکان وقوع داشته و دارد، ای بسا سرنوشت برخی از افراد بشر داستان زندگی فردی با فردی با هم شباهت‌ها و قرابت‌هایی پیدا می‌کند، که به هنگام تحلیل عناصر ساختاری داستان این افراد، این اشتراکات و بعضاً اختلافات رخ می‌نماید. ای بسا بتوان از نظریه تقدیر و سرنوشت کمک گرفت و بیان داشت که سرنوشت و تقدیر برخی از افراد بشر یا از طبقات به نام یا بی‌نام در میان توده‌های مردم با هم گره بخورد و شباهت‌ها و اشتراکاتی پیدا شود.

خلاقیت به کار گرفته در این مقاله بیشتر در جهت یافتن اشتراکات این دو شخصیت داستانی است یکی در ادبیات مذهبی و دینی و دیگری در ادبیات پهلوانی و حماسی ایرانی، که البته باید پذیرفت میان این دو گاه وجوه اشتراک صد در صد قابل تطبیق هم نیست، اما به هر حال از باب عناصر داستانی عواملی علی و معلولی پیش برنده داستان یا مضامین موجود در آن از حسد و کین، قتل و تبعید، به صدر رسیدن و مغضوب شدن در این دو داستان قابل تشخیص و تحقیق است.



### پی نوشت:

۱. از نمونه مشخص و بارز چنین برخوردی با متن‌های تاریخی، حماسی و به ویژه مذهبی، تعمیم دادن ساختارهای داستان و رمان مدرن بر آن آثار است؛ نتیجه این تلاش، تطبیق مؤلفه‌های داستان نویسی مدرن همچون پیرنگ، شخصیت‌پردازی، طرح و توطئه، زاویه دید، کشمکش، شخصیت‌های فرعی و اصلی و ... بر عناصر تشکیل‌دهنده حکایات مذهبی یا تاریخی است؛ نمونه‌های فراوانی از این دست تحقیقات را می‌توان در بسیاری از پژوهش‌های دانشگاهی چند سال اخیر شاهد بود.
۲. از این‌گونه پژوهش‌ها می‌توان به «تحلیل عناصر داستانی قصه حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم» نوشته سیدحسب‌الله آیت‌اللهی و دیگران، نشریه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره هشتم، بهار و تابستان ۱۳۸۶، ص ۱ - ۲۰ اشاره کرد؛ اگرچه نویسندگان محترم، در عنوان پژوهش خویش بر «قصه» بودن داستان یوسف تأکید می‌کنند؛ عملاً با نادیده گرفتن تفاوت ماهوی بین قصه و رمان، بر مبنای عناصر داستان‌نویسی مدرن که در کتاب جمال میرصادقی (= عناصر داستانی) ذکر شده است، حکایت قرآنی را با نوعی برداشت رمان گونه، تفسیر کرده‌اند.
۳. سفر پیدایش با نام سفر تکوین نیز شناخته می‌شود و اولین بخش از تورات (= عهد عتیق) است.
۴. Chassidim یا Hassidim (به معنی زهاد) نام فرقه‌ای است عرفانی که یکی از ربانیان یهودی در اروپای شرقی به نام «اسرائیل بن العازر» مشهور به «پشت» Besht (۱۷۶۰-۱۷۰۰م.) در اواسط قرن هجدهم میلادی پدید آورد؛ او بنا بر مشهور اهل کرامت هم بوده است، عنوان خسیدیم در حدود قرون ۳ و ۴ قبل از میلاد نیز وجود داشته و معرف فرقه‌ای از زهاد یهودی بوده است که در رعایت مناسک و آداب شرعی، دقت و اهتمام بسیار داشته‌اند (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۲۵۷).
۵. ربی: Rabbi؛ در زبان‌های عبری و عربی، به معنای سرور و خداوند من است و در آیین یهود، به طور خاص به رهبران روحانی و مذهبی اطلاق می‌شود.
۶. منظور از صدیقین، پیامبران و بزرگان اعصار نخستین آیین یهود است که یوسف نیز از جمله ایشان به شمار می‌آید.
۷. Talmud؛ در لغت به معنای تعلیمات است و بخش مهمی از احادیث یهودیان را شامل می‌شود؛ و به دو دسته «میشناه» (قواعد شفاهی) و «گمارا» (متنم) تقسیم می‌گردد.
۸. دقیقاً چنین وضعیتی درباره قرآن کریم نیز صادق است و تکیه بر حفظ کردن سوره‌ها، یکی از

- بایسته‌های مذهبی شناخته می‌شود؛ ساختارهای حکایات قرآنی و به ویژه داستان یوسف نیز بر مبنای همین جنبه تعلیمی و تربیتی و قابلیت به خاطر سپاری، شکل و نظام یافته‌اند.
۹. به عنوان مثال، در بخشی از تاریخ حیات یعقوب در تورات، از تجاوز جنسی به «دینه» خواهر یوسف و دختر یعقوب توسط «شکیم پسر حمور» حاکم «حوی»، سخن گفته می‌شود و اینکه فرزندان یعقوب برای انتقام از اهالی «حوی» درخواست می‌کنند تا همگی ختنه شوند؛ پس از اجابت این درخواست، شکیم و پدرش و تمامی اهالی خود را ختنه می‌کنند اما تنها پس از سه روز، فرزندان یعقوب، پیمان‌شکنی کرده و با ورود به شهر، ضمن کشتن شکیم و حمور، تمام مردان را نیز قتل عام می‌کنند و سپس زنان و دختران و حیوانات و اموال مردم را به غارت برده و با خواهرشان «دینه»، به سوی یعقوب باز می‌گردند؛ این روایت منافی عفت و اخلاق نبوی به عنوان تاریخ - و نه داستان - در تورات سفر پیدایش، بخش ۳۴ آمده است؛ جالب آن است که در برخی از روایات اسلامی، این دختر با نام «دنیا» به عنوان انیس و مونس یعقوب در سال‌های فراق مطرح می‌شود (الموسوی التنکابنی، ۱۳۸۲: ۸۹).
۱۰. باید توجه داشت که روایت اصلی (به عنوان متن‌شناسی و نه محتوایی) متعلق به تورات است و روایت قرآن، تنها، در بردارنده نکات مهم و تربیتی داستان یوسف است.
۱۱. بر مبنای اساطیر یونانی، پس از آنکه زئوس Zeus و برادرانش (پوزئیدون Poseidon و هادس Hades) بر تیتان‌ها غلبه کردند، هر یک حکومت قسمتی از جهان را به اختیار گرفتند؛ زئوس مالک زمین (بهترین بخش)، پوزئیدون مالک دریاها و زیر آن و هادس مالک دنیای زیر زمین، اقامتگاه ارواح و دوزخ شد و در روند تکوین اساطیر، گهگاه کشمکش‌هایی میان ایشان در می‌گیرد؛ (گریمال، ۱۳۶۷: ج ۱، ۳۴۳ و ج ۲، ۷۶۹ و ۹۳۳).
۱۲. در واپسین لحظات حیات، یعقوب خطاب به فرزندان، نصایح و وصایای خود را مطرح می‌سازد؛ از جمله موضوع شگفتی را درباره «رؤبین» مطرح می‌کند: «(۲) ای پسران یعقوب به سخنان پدر خود اسرائیل گوش دهید (۳) رؤبین، تو پسر ارشد من و فرزند اوایل جوانی من هستی، تو از لحاظ مقام و قدرت از همه برتر می‌باشی (۴) ولی چون امواج سرکش دریا، خروشان؛ پس از این دیگر برتر از همه نخواهی بود زیرا با یکی از زنان من نزدیکی نموده، مرا بی‌حرمت کردی...» / یعقوب، درباره «شمعون» و «لاوی» نیز نارضایتی خویش را مطرح می‌کند: «(۵) شمعون و لاوی، شما مثل هم هستید، مردانی بی‌رحم و بی‌انصاف زیرا از روی خشم خود انسان‌ها را کشتید... (۷) لعنت بر خشم شما که این چنین شدید و بی‌رحم بود...» (تورات، سفر پیدایش، بخش ۴۹، ۲ تا ۷ (۴۹/۲ تا ۴۹/۷)).
۱۳. «(۲۲) یوسف درخت پرثمری ست در کنار چشمه آب که شاخه‌هایش به اطراف سایه افکنده

است (۲۳) دشمنان بر او هجوم آوردند و با تیرهای خود به او صدمه زدند (۲۴) ولی خدای قادر یعقوب یعنی شبان و پناهگاه اسرائیل، بازو و کمان آنها را شکسته است (۲۵) باشد که خدای قادر مطلق، خدای پدرت، تو را یاری کند و از برکات آسمانی و زمینی بهره‌مند گرداند و فرزندان تو را زیاد سازد... (۲۶) ... تمام این برکات بر یوسف که از میان برادرانش برگزیده شد، قرار گیرد؛ (سفر پیدایش، بخش ۴۹، ۲۲ تا ۲۷ تا ۴۹/۲۷ تا ۴۹/۲۷)؛ علاوه بر این، نظر یعقوب درباره بنیامین نیز در تورات، جالب توجه است: «(۲۷) بنیامین، گرگ درنده ایست که صبحگاهان، دشمنانش را می‌بلعد و شامگاهان آنچه را که به غنیمت گرفته، تقسیم می‌نماید.» (پیشین، ۴۹/۲۷).

۱۴. (پیشین، اول سموئیل، بخش ۱۸، ۲ به بعد (۱۸/۲) تا دوم سموئیل).

۱۵. ایرج در اوستا به صورت «آریاو» نام خاندان یا نیای منوچهر است و در فروردین یشت، بند ۱۳۱، فرووشی منوچهر آشون از خاندان «آریاو» ستوده می‌شود؛ گروهی از پژوهشگران نیز نام ایرج را برگرفته از نام تیره‌های ایرانی می‌دانند؛ (دوستخواه، ۱۳۸۳: ج ۲، ۹۳۸).

۱۶. در منابع پهلوی به داستان ایرج، اشاراتی شده است از جمله آنکه در «بندھش» درباره آن گفته می‌شود: «سه دیگر هزاره آغاز شد، چون فریدون کشور خود را بخش کرد، سلم و تور آنگاه ایرج را کشتند؛ بسیاری از فرزندان و اعقاب او را از میان بردند؛ در همان زمان منوچهر زاده شد و کین ایرج را خواست...» (بهار، ۱۳۷۸: ۱۳۹).

۱۷. در روایات شاهنامه، تور و سلم از یک مادر (شهرناز) و ایرج از یک مادر (آرنواز) متولد شده- اند (فردوسی، ۱۳۸۱: ۶، ۵۲) و از برخی جهات، همین موضوع نیز بر کینه آن دو برادر بر ایرج می‌افزاید؛ همچنانکه در قصه یوسف نیز وی و بنیامین، از مادر دیگری به نام «راحیل» متولد شده‌اند (تورات، سفر پیدایش: بخش ۳۵، ۲۴) و (۳۵/۲۴).

۱۸. البته روایت طبری نیز درباره این تقسیم سه‌گانه جالب توجه است: «آفریدون بیم داشت تا پسران اتفاق نکنند و به یکدیگر تعدی کنند و ملک خویش را بر آنها تقسیم کرد و بر تیرها نوشت و بگفت تا هریک تیری بگیرند و روم و ناحیه مغرب از سرم (سلم) و تُرک و چین از طوج (تور، توچ) و عراق و هند از سومی که ایرج بود...» (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۴۰۱).

۱۹. کشمکش‌های تاریخی ایرانیان و تورانیان ریشه در دوران‌های پیش از تاریخ و نخستین روزگار زیست این اقوام دارد؛ در اوستا نیز بسیاری از تورانیان، دیوپرست و دژدین و گناهکار و تباهکار و ویرانگر و اهریمنی خوانده شده‌اند و آن جزئی از سرزمین‌های ایران (بیگانه، نایرانی) شناخته می‌شود؛ هرچند در برخی از بخش‌های اوستا (فروردین یشت بندهای ۱۴۳ و ۱۴۴) برخی از خاندان‌های تورانی به صورت آشون و پارسا خوانده شده‌اند (دوستخواه،

۱۳۸۳: ج ۱، ۹۶۳ و ۹۶۴).

۲۰. سایر نوشته‌های تاریخی ایرانی (فارسی و پهلوی) تنها به گزارش گونه‌ای از این ماجرا اکتفا کرده‌اند و آن را با ایجاز تمام، به عنوان بخشی از تاریخ روزگاران کهن، نقل کرده‌اند؛ هرچند که در همین روایات نیز، تفاوت‌های فراوانی دیده می‌شود چنانکه دربارهٔ منوچهر، تشبث روایات به نهایت می‌رسد؛ «از ایرج دختری مانده بود، فریدون او را به پسر خود داد! اگرچه نامبردار نبود، منوچهر از ایشان متولد گردید...» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۸۴). «پس از فریدون، منوچهر پسر ایران پسر فریدون به پادشاهی رسید، پادشاهیش بیست سال بود...» (مسعودی، ۱۳۷۸: ج ۱، ۲۲۰)؛ «بعضی گفته‌اند منوچهر، پسر زادهٔ ایرج است و بعضی هم او را دخترزادهٔ ایرج گفته‌اند و گروهی میان او و ایرج، چندین واسطه ذکر کرده‌اند؛ روایت درست‌تر آنکه منوچهر، پسر ایرج است...» (میرخواند، ۱۳۷۵: قسم اول، ۱۱۵)؛ «در کتاب هفتم دینکرد موسوم به زرتشت‌نامه، ایرج پسر فریدون و منوچهر پسر ایرج یاد شده است...» (اوشیدری، ۱۳۸۳: ۱۴۷).

۲۱. فریدون چو بشنید گفتار اوی دلش شادمان شد به دیدار اوی

بدو گفت شاه: ای خردمند، پور برادر همی رزم جوید، تو سور

(فردوسی، ۱۳۸۱: ۶، ۴۵۹ و ۴۶۰)

۲۲. درخت سرو در نماد پردازی جهان، نماد سوگواری و اندوه نیز هست؛ (پورخالقی چترودی، ۱۳۸۱: ۱۲۸).

۲۳. این دختر به نام «ماه آفرید» شناخته می‌شود (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: ۸۹).

۲۴. دربارهٔ نسب منوچهر در روایات تاریخی اختلاف بسیار دیده می‌شود. در کتاب بندهش آمده است که سلم و تور ایرج را کشتند و به فرزندان او نیز رحم نکردند، جز دختری که فریدون پنهان کرده بود؛ این دختر بعدها مادر منوچهر، جانشین فریدون است؛ برخی از محققان این داستان‌ها را اساطیری ندانسته و تنها دارای جنبه‌های حماسی می‌دانند و موضوع آنها را حسادت دو برادر مهتر به برادر کهتر خویش برمی‌شمردند (کارنوی، ۱۳۸۳: ۸۳). هرچند با مواردی که در بخش سوم از پژوهش حاضر عنوان شد، اسطوره‌هایی نظیر داستان ایرج، از کهن الگوهای ذهنیت بشری به حساب می‌آیند و حتی ریشه در اساطیر ادوار نخستین دارند؛ در بندهش، ذکر شده است که از ایرج دو پسر و یک دختر به وجود آمدند؛ دو پسر به نام‌های «وانتیار» و «اناستوخ» و دختر به نام «گوزک» موسوم بودند؛ ایرج و دو پسرش را سلم و تور می‌کشند، اما دختر زنده مانده و توسط فریدون مخفی می‌گردد؛ از این دختر، دختری متولد می‌شود به نام «ماه

آفرید» (پانوش ۳۹)؛ سلم و تور از تولد این دختر آگاه می‌شوند و مادرش (= گوزک) را می‌کشند؛ فریدون دختر بچه نوزاد را پنهان کرده و چند پشت او را حفظ کرد تا اینکه منوچهر به دنیا آمد و به خونخواهی جلد خویش ایرج، انتقام کشیده و سلم و تور را کشت (اوشیدری، ۱۳۸۳: ۱۴۷).

۲۵. یکی از جامع‌ترین مقالات درباره بیان تفاوت‌ها و شباهت‌های روایت یوسف در متون

یهودی، مسیحی و اسلامی اثر جان مک دونالد با کتابشناسی ذیل است:

Macdonald, John, (1956), "Joseph in the Quran and Muslim commentary: A comparative study", The muslim world, Vol. 46, Pp: 113-131 & 207-224.

#### منابع

۱. قرآن کریم؛
۲. تورات (عهد عتیق)، ترجمه فارسی مرکز جهانی یهودیت در اورشلیم، چاپ نیویورک؛
۳. اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، تجلی اسطوره در شاهنامه، سخنرانی در شهر کتاب مرکزی تهران، بیست و دوم خرداد؛
۴. اوشیدری، جهانگیر (۱۳۸۳)، دانشنامه مزدیسنا، چاپ سوم، تهران، انتشارات مرکز؛
۵. باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۶۹)، نای هفت بند، چاپ پنجم، تهران، انتشارات عطایی؛
۶. بهار، مهرداد (۱۳۷۸)، بندهش، چاپ دوم، تهران، انتشارات توس؛
۷. پرهام، باقر (۱۳۷۷)، با نگاه فردوسی، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز؛
۸. پلوسکی، آن (۱۳۶۴)، دنیای قصه‌گویی، ترجمه محمد ابراهیم اقلیدی، چاپ اول، تهران، انتشارات سروش؛
۹. تفنگدار، کرامت (۱۳۸۱)، «کس اندر جهان این شگفتی ندید»، در مجموعه کزین برتر اندیشه برنگردد، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد؛
۱۰. خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱)، سخن‌های دیرینه، چاپ اول، تهران، انتشارات افکار؛
۱۱. خزاعی نیشابوری، شیخ ابوالفتح (۱۳۷۸)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، جلد ۱۱، چاپ دوم، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی؛
۱۲. دوستخواه، جلیل (۱۳۸۳)، اوستا، ۲ جلد، چاپ هشتم، تهران، انتشارات مروارید؛
۱۳. رضی، هاشم (۱۳۸۱)، دانشنامه ایران باستان، ۵ جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن؛
۱۴. ——— (۱۳۸۳)، نامورنامه، چاپ دوم، تهران، انتشارات سخن؛
۱۵. سید قطب (۱۳۵۹)، نمایش هنری در قرآن، ترجمه محمد علی عابدی، چاپ اول، تهران، بی‌جا؛
۱۶. شاملی، عباسعلی (۱۳۸۶)، «پیش‌نیازهای بهداشت روانی در سوره مبارکه یوسف»، فصلنامه معرفت،

شماره ۳۵؛

۱۷. صفا، ذبیح الله، (۱۳۸۴)، حماسه‌سرایی در ایران، چاپ هفتم، تهران، انتشارات امیرکبیر؛
۱۸. عتیق نیشابوری، ابوبکر (۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، ۵ جلد، چاپ اول، تهران، انتشارات فرهنگ نشر نو؛
۱۹. فرای، نورتروپ (۱۳۷۹)، رمز کل: کتاب مقدس و ادبیات، ترجمه صالح حسینی، چاپ اول، تهران، انتشارات نیلوفر؛
۲۰. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۱)، شاهنامه، (بخش پادشاهی فریدون)، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران، نشر قطره؛
۲۱. کریستن سن، آرتور (۱۳۸۳)، نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، نشر چشمه، چاپ اول، تهران؛
۲۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۷۸)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۲ جلد، چاپ ششم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی؛
۲۳. مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۱)، تأملی در اخلاق: از اوستا به شاهنامه (مقاله)، در کتاب تن پهلوان و روان خردمند، چاپ دوم، تهران، انتشارات طرح نو؛
۲۴. الموسوی التتکابنی، سید محمدمهدی بن سید محمد (۱۳۸۲)، خلاصه الأخبار، چاپ پانزدهم، تهران، انتشارات باقرالعلوم؛
۲۵. موسوی گرمارودی، علی (۱۳۷۸)، داستان پیامبران، ۲ جلد، چاپ نهم، تهران، انتشارات قدیانی؛
۲۶. مولوی صاحب، حضرت سید روح الله (۱۳۸۰)، قصص الأنبياء فارسی، کویت، پاکستان، انتشارات مکتب حنفیه، کانسی روت؛
۲۷. مینوی، مجتبی، (۱۳۷۲)، فردوسی و شعر او، چاپ سوم، تهران، انتشارات توس؛
۲۸. هگل، گئورگ ویلهلم فردریش، (۱۳۷۸)، زبان اندیشه و فرهنگ، ترجمه یدالله موقن، چاپ اول، تهران، نشر هرمس؛

29. Macdonald, John, (1956), "Joseph in the Quran and Muslim commentary: A comparative study", The muslim world, Vol. 46, Pp: 113–131 & 207–224.